

یادداشت سردیر

در خلال کتابهای تاریخ فلسفه، غالباً بخشی به دوران ترجمه متون فلسفی و علمی به زبانهای یونانی و سریانی اختصاص یافته است؛ در فاصله قرنهای دوم و سوم هجری قمری در عالم اسلام و دوازدهم و سیزدهم میلادی در غرب لاتینی. امروزه آگاهی ما درباره عناوین، مراکز، مترجمان و شرحها و تعلیقه‌ها بر متون ترجمه شده در هر دو دوره، اندک نیست و بیرکت پژوهشهای اسنادی و کتابخانه‌یی متعدد، اکنون پژوهشها و فهرستهایی نسبتاً دقیق از همه موارد مذکور در اختیار ماست. از نمونه‌های اخیر این آثار، مجموعه‌یی است بویراستاری پیترا آدامسون و ریچارد تیلور، با مشخصات زیر:

P. Adamson & R. Taylor, *The Cambridge Companion to Arabic Philosophy*, New York: Cambridge University Press, 2012.

کل کتاب و بویژه دو فصل آخر آن، اطلاعاتی نسبتاً دقیق از آنچه مربوط به ترجمه متون فلسفی در این دو مقطع تاریخی واقع شده است، در اختیار خواننده قرار میدهد. اما با وجود این، دو نکته در مواجهه با این تحقیقات قابل توجه است:

نخست اینکه، پژوهشگران غربی - و عمدتاً مستشرقان - در توصیف و معرفی سنت فلسفی عالم اسلام، همچنان از عنوان «فلسفه عربی» بهره میجویند که پیش از این درباره آن سخن گفتیم. این عنوان هم در صورت و هم در محتوا، خالی از اشکال نیست. بکار بردن «فلسفه عربی» در قیاس با «فلسفه یونانی» یا «فلسفه اروپایی» بیوجه است، زیرا برای نمونه، وصف یونانی برای فلسفه، حاکی از سنخ خاصی از تفکر، روش یا دیدگاه بوده و هست که از دیگر تجارب فلسفی باستان متمایز میشود. همچنین روشن است که «فلسفه یونان» تنها بلحاظ زبان یونانی از دیگر مسلکها و نحله‌های فلسفی متمایز

۳



DOR: 20.1001.1.20089589.1402.14.2.7.9

نمیشود، بلکه زبان یونانی بمتابه قالبی برای یک روح فرهنگی و معنوی خاص و کالبدی برای معرفی و ظهور آن بشمار رفته و میرود.

دوم اینکه، در این پژوهشها، اشاره چندانی به متون پارسی و زبان کهن ایرانی - حاوی آموزه‌ها و تعلیمات فلسفی - نشده و عمدتاً بر متون یونانی و سریانی تأکید شده است. تردیدی نیست که متون کهن پارسی در جریان حوادث و سوانح گوناگون آسیب دیده یا بکلی از میان رفته‌اند، و از این جهت دست پژوهشگران در تحلیل و تبیین مضامین فلسفی آنها بسته است، لیکن گزارشهای پراکنده و مدارک اندک موجود به زبانهای پهلوی و ذری که بر وجود نظامی از آموزه‌های جهان‌شناختی، کیهان‌شناختی و انسان‌شناختی دلالت دارند، هنوز آنچنان که شایسته است مورد بازخوانی قرار نگرفته‌اند. ببتردید آنچه در گفتار کسانی مانند شهاب‌الدین سهروردی، ابوعلی مسکویه، پولس فارسی و صاحبان تراجم، تحت عنوان حکمت نوریه، حکمت مشرقی، حکمای فرس و حکمت خسروانی آمده است، نمیتواند صرفاً جنبه اساطیری و نمادین داشته باشد و جا دارد بطور وسیع و جامع، بدست زبان‌شناسان، باستان‌شناسان و اهل فلسفه، مورد خوانش جدید قرار گیرد.

سردبیر